تحليل راهبردي از «امامت» در دکترين امام رضا عليه السلام

حامد پوررستمي

چكيده

بحث دربارة مباحث راهبردي و استراتژيک به ويژه در حوزه سياسي – اجتماعي، رشد فزاينده اي به خود گرفته است. با نگاه راهبردشناسانه به راهبري جامعه از منظر امام رضا عليه السلام مي‌توان راهبرد امامت را، نظام و برنامه جامعي دانست که بر اساس دين شکل گرفته و در آن، فن به کارگيري همة ظرفيت‌ها و امکانات معنوي و مادي براي سازماندهي و هماهنگي اجزا و فرايندهاي راهبرد لحاظ شده است. تعبير «نظام» دربارة امامت در کلام رضوي، نشان از آن دارد که امامت نظام واره‌اي است که رشته اتصال و سبب انسجام تعاملات خدا، انسان و هستي است. اين نظام و راهبرد از حيث مبدأ شناختي، خدا محور، از حيث غايت شناختي شامل سه هدف ابتدايي، مياني و نهايي، از حيث قلمرو شناختي جامع محور(پيوند و درهم تنيدگي دنيا و آخرت)، و از حيث راهکارشناختي نيز بر اساس روش انتصاب ماورايي و اصطفايي سامان يافته است که محور اول يعني ماورايي ناظر به مبدأ راهبرد و محور دوم (اصطفايي) ناظر به ملاک و معيار راهبرد است. راهبرد امامت بر اساس منشور و سند جاويدان قرآن کريم است که امام رضا عليه السلام بر جامعيت قرآن و اکمال آن تأکيد ويژه مي‌فرمايد. امام عليه السلام جايگاه علمي، حقوقي و شرعي امام و رهبر جامعه را نيز بر اساس (الامام، عالم بالسياسة، مستحق للرئاسة، مفترض الطاعة) تبيين كرده است. بر اساس کلام رضوي، راهبرد امامت را بايد الگويي بي بديل در نظام مديريتي و سياسي دنيا دانست که واجد بيشترين مزيت و کارکرد و کمترين عوارض و آسيب بوده، با هنر هماهنگي ميان خرده سامانه‌هاي فرهنگي، اقتصادي و سياسي قادر است راه سعادت وکمال فردي و اجتماعي را فراروي بشريت نهد. در نهايت تبيين و ترويج اين راهبرد ميان جهانيان و بيان کارکردها و شاخصه‌هاي آن در خرده سامانه‌هاي فرهنگي، اقتصادي و سياسي(در حوزه فرافردي) اشتياق و عطش جهانيان را به نظام ولايي فزون‌تر و گامي زمينه ساز براي طلوع دولت يار مي‌باشد.

كليدواژه‌ها: راهبرد، راهبردشناسي ديني، راهکار سياسي و اجتماعي، امامت، امام رضا عليه السلام.

طرح بحث

با توسعه روزافزون قلمرو و مرزهاي حيات بشري، ضرورت تدوين برنامه‌هاي راهبردي (استراتژيک) و بنيادين دوچندان مي‌شود. يکي از اين عرصه‌ها، موضوع رهبري و مديريت کلان جامعه است که گذر زمان نتوانسته است ذره اي غبار کهنگي بر روي آن بنشاند؛ بلکه گفتمان دربارة فلسفه و کارکردهاي آن، رشد فزاينده اي به خود گرفته است.

در جهان معاصر، حکومت‌ها سيطرة خود را بر همة انسان‌ها گسترانده‌اند و هر حکومتي بر پايه فلسفه سياسي خاصي استوار است که در آن، مسائل مهمي مطرح است. سستي و تزلزل حکومت با فلسفه سياسي آن ارتباط تنگاتنگ دارد و يکي از عوامل پايداري هر حکومتي قدرت اقناعي و تبليغي آن است که در راستاي فلسفه سياسي آن حکومت اعمال مي‌شود. (نوروزي، 1378: ص19)

هر نظام و حکومتي مي‌کوشد با ترسيم راهبرد رهبري و فلسفه سياسي مطلوب و جامع، باورهاي مردم را بر اساس نظام ارزشي حاکم بر جامعه جهت دهد و با ارائه تحليل‌هاي جامع و پاسخ‌هاي روزآمد به مشکلات، آنان را به‌سوي اهداف خود هدايت کند. در نظام‌هاي سياسي دنيا، الگوها و راهبردهاي گوناگوني وجود دارد که هر يک مي‌توانند روش حکومت بر مردم و نوع حقوق و وظايف آن‌ها را معين كنند.

در تفکر شيعي اين مهم، در قالب نظام امامت تعريف مي‌شود که تنها يک مدل سياسي نيست؛ بلکه امري فراسياسي است که با ايمان و اعتقاد مردم گره خورده و کارکردها و شاخصه‌هاي فراتر از يک مدل سياسي را در خود گنجانده است.

به بيان متفکر شهيد، آيت الله مرتضي مطهري همين مفهوم جامع و همه جانبه امامت است که آن را در رديف نبوت و در جايگاه خط استمرار آن قرار داده است؛ زيرا ختم نبوت به معناي ختم راهنمايي «وحي» الهي است، نه ختم رهبري الهي «امامت»؛ چرا که امامت و نبوت دو منصب و دو شأنند و احياناً قابل تفکيک مي‌باشند. (مطهري، 1364: ص28)

به ديگر معنا مي‌توان گفت که در منشور معرفتي امامان شيعه، مدل سياسي يک جامعه، بخشي از راهبرد کلان امامت است که البته شاخصه‌ها و مباني اين راهبرد کلان با خرده سامانه‌هاي سياسي رايج در دنياي معاصر، متفاوت و متمايز است.

هدف اصلي اين مقاله، نگاه راهبردشناسانه به راهبري جامعه از منظر امام رضا عليه السلام مي‌باشد که در واقع نوعي راهبردشناسي ديني با خصوصيات ممتاز خود است. به بيان ديگر، ارائه راهبرد و تبيين شاخصه‌هاي راهبردي در موضوع رهبري جامعه از منظر امام رضا عليه السلام و تطبيق آن با مدل‌هاي سياسي جهان معاصر، موضوعي است که اين نوشته آن را دنبال مي‌کند.

فرضيه مقاله، آن است که بهترين الگوي مديريت سياسي که واجد بيشترين مزيت و کارکرد و کمترين عوارض و آسيب است، در نظام امامت نهفته شده است؛ برنامه و الگويي جامع که با کاربست همة ظرفيت‌هاي موجود هستي شناسانه و انسان شناسانه، راه سعادت و کمال فردي و اجتماعي را فراروي بشريت معاصر نهاده است.

مفهوم شناسي

راهبرد

برخي راهبرد يا استراتژي[2] را چنين تعريف كرده ا ند:

آگاهي‌هاي منظم که نحوه به خدمت گرفتن قدرت(توان) سياسي، اقتصادي، نظامي و فرهنگي را براي رسيدن به هدف‌هاي مورد نظر، نشان مي‌دهد. (شيرودي، 1385: ص15)

در تعريف ديگري نيز آمده است:

راهبرد، بيانگر فن، هنر يا دانش تصميم گيري‌هاي منظم و حساب شده از طريق اطلاعات در امور سياسي، اقتصادي، اجتماعي، فرهنگي و نظامي است. (روشندل، 1370: ج1، ص33)

چنين بر مي‌آيد که راهبرد، روش آميخته با دانش است که نحوه تحقق تصميم‌ها را فراروي رهبران و مديران يک مجموعه مي‌نهد. در واقع مي‌توان راهبرد را هنر و مدل (برنامه) به‌کارگيري امکانات و ظرفيت‌هاي موجود براي نيل به هدفي مشخص دانست که از سه بخش ترسيم اهداف، شناخت شرايط و امکانات و اجراي بهترين برنامه و شيوه تشکيل مي‌شود. بايد توجه داشت که راهبرد، يك علم به شمار مي‌رود و مانند علوم ديگر ممکن است در راه خير يا شر به‌کار گرفته شود. اين مهم، ايجاب مي‌کند تا به اصطلاح ديگري يعني راهبردشناسي ديني بپردازيم. واژه راهبرد شناسي ديني ممكن است به يکي از معاني زير به‌كار رود:

1. راهبرد شناسي که منبع و مبناي آن بر اساس منابع ديني باشد؛ يعني دو حجت عقل و نقل با خصوصياتي که دين براي آن بيان كرده است؛

2. راهبرد شناسي که موضوع آن در قلمرو دين باشد مانند حوزه‌هاي اخلاقي، عقيدتي و… ؛

3. راهبرد شناسي که در خدمت دين و بشريت گام بردارد، نه آنکه بر ضد دين به‌کار گرفته شود يا در راه خيانت و ظلم به بندگان طراحي شود.

اما اگر دين را برنامه ماورايي و جامع سعادت و کمال انسان تعريف كنيم که از حيث مبدا به خداوند متعال، از حيث منبع به عقل و نقل، از حيث قلمرو به دنيا و آخرت و از حيث اجزا به بينش‌ها (عقايد)، ارزش‌ها (اخلاقيات) و روش‌ها[3] (احکام و قوانين انسان و جهان هستي) باز گردد، آن‌گاه مي‌توان راهبرد شناسي ديني را عبارت دانست از:

«نظام و برنامه اي که بر مبناي دين براي نيل به اهدافي خاص طراحي مي‌شود». در اين برنامه، فن و هنر به کارگيري ظرفيت‌هاي گوناگون لحاظ شده و مبدأ، منبع، قلمرو و اجزاي برنامه، بر اساس دين است که در مجموع، يک راهبرد ديني را ارائه مي‌دهد.

نکته ديگر، آنکه در راهبردشناسي ديني (مانند راهبرد شناسي امامت از منظر امام رضا عليه السلام) و راهبرد شناسي غيرديني و بشري تمايزاتي وجود دارد؛ از جمله آنکه در راهبردشناسي ديني، طراحي و برنامه ريزي راهبرد، بر اساس آيات قرآن (کتاب صامت) و روايات معصومان عليهم السلام (کتاب ناطق و همچنين ناطق کتاب) مي‌باشد و با پردازش قوه عقل صورت مي‌گيرد. روشن است اين دو ثقل گرانسنگ بر اساس شناخت تام از قوانين و حقايق موجود در جهان بيرون (هستي) و جهان درون (انسان)، راهبرد و برنامه ارائه مي‌كند و اين موضوع به نوبه خود، باعث مي‌شود کليه جوانب امر و خطرهاي فراروي در برنامه، مورد ملاحظه قرار گيرد؛ اما راهبرد شناسي بشري که از ظرفيت و معرفت ماورايي و ديني محروم است و تنها به مدد قواي عقل، حس و تجربه طراحي مي‌شود، فاقد جامعيت برنامه فوق و واجد نواقص و کاستي گوناگون خواهد بود؛ چرا که محدوديت‌هاي بشري و نواقص و اميال گوناگون او، خود را در برنامه ريزي‌ها و طراحي الگوها نشان مي‌دهد. به عبارت ديگر از آن‌جايي که انسان محدود است، برنامه‌هاي او نيز از محدوديت و نقص برخوردار است.

الوين تافلر در کلامي قابل تأمل و تحليل که مرتبط با موضوع راهبرد شناسي ديني و همچنين راهبرد امامت است، چنين مي‌نويسد:

فهرست مشکلاتي که جامعه ما(غرب) با آن مواجه است، تمامي ندارد. با ديدن فروپاشي پياپي نهادهاي تمدن صنعتيِ در حال نزاع به درونِ غرقابِ بي کفايتي و فساد، بوي انحطاط اخلاقي آن نيز مشام را مي‌آزارد؛ در نتيجه موجب ناخشنودي و فشار براي تغييرات، فضا را انباشته است. در پاسخ به اين فشارها هزاران طرح و برنامه ارائه مي‌شود که همگي ادعا دارند اساسي و بنيادي يا حتي انقلابي‌اند؛ اما بارها و بارها مقررات و قوانين، طرح‌ها و دستور‌العمل‌هاي جديد که همگي به منظور حل مشکلات ما تهيه و تدوين شده‌اند ـ کمانه مي‌کنند و بر وخامت مشکلات ما مي‌افزايند و اين احساس عجز و ياس را دامن مي‌زنند که هيچ فايده اي ندارد و مؤثر نيست. اين احساس براي هر نظام دموکراسي خطرناک است. (حائري‌پور و همكاران، 1389: ص127)

اين سخن، داراي دو نکته کليدي است؛ يکي آنکه تا کنون راهبردها و برنامه‌هاي طراحي شده در نظام‌هاي سکولار غربي نه تنها موفق نبوده‌اند، بلکه روز به روز بر وخامت اوضاع افزوده‌اند. ديگر آنکه ضرورت نيازمندي به دين و راهبردهاي ديني و راهبران و پيشوايان مذهبي در لسان نخبگاني چون تافلر‌ـ هرچند به صورت تمثيلي ـ ظهور و بروز كرده است و آن‌ها نيز چاره برون رفت از فضاي کنوني را تمسک به دين و منجي الهي (به تعبير شيعي، اقامه نظام راهبردي امامت) مي‌دانند.

به هر روي، در راهبرد شناسي بشري برخلاف راهبردشناسي ديني، شناخت زواياي هستي شناختي، انسان شناختي و معرفت شناختي با محدوديت و نقصان مواجه است و اين عوامل، اسباب جزئي نگري و تزلزل در برنامه‌ها و در نتيجه عدم موفقيت آن‌ها را همراه خواهد داشت.

نکته ديگر آنکه مناسب است اطلاق واژه راهبرد ديني در مواردي استعمال شود که آن راهبرد، داراي سه شاخصه باشد كه عبارتند از: 1) دين محور بودن؛ 2)هدف بلند و عظيم داشتن؛ 3)وجود آثار و کارکردهاي مهم و فراوان؛ مانند راهبرد امامت که در آن، هر سه شاخصه به وضوح به چشم مي‌خورند. در غير اين‌صورت، کاربست واژه راهبرد براي اموري که داراي هدف کوچک و کارکردهاي اندک مي‌باشند، غريب و نأمانوس است.

امامت و رهبري

از نظر لغوي، امامت به همان معناي رهبري و پيشوايي و اقتدا به کار مي‌رود (فراهيدي، 1409: مادة ا.م.م)؛ اما از نظر اصطلاحي، در تعريف واژه امامت و رهبري، تفاوت وجود دارد. در اصطلاح علم مديريت، رهبري را تأثيرگذاري بر افراد در انجام وظايفشان با ميل و علاقه تعريف كرده‌اند (الواني، 1368: ص109) يا تاثيرگذاري بر افراد براي تحقق هدف مشترک. (هرسي، 1379: ص71) شهيد مطهري با نگاه مديريتي و راهبردي، رهبري جامعه را به فن بسيج کردن و بهتر سامان دادن و بهتر کنترل کردن نيروهاي انساني معنا كرده است. (مطهري، همان: ص235)

اما از حيث، کلامي رهبري و امامت جامعه به رياست و سرپرستي عمومي مردم در امور دين و دنيا به نيابت از پيامبر تعريف شده است(بحراني، بي‌تا: ص41) و يا آنکه آنرا به معناي ولايت در تصرف امور ديني و دنيايي امت آورده‌اند. خاطر نشان مي‌شود در فرهنگ اسلامي، رهبري و امامت جامعه، امري فرامديريتي و فراسياسي است و طبق حديث رضوي، منزلت انبيا و خلافت خدا و رسولش مي‌باشد.[4] همچنين به عنوان يک عهد و پيمان آسماني و معنوي ميان خداوند و امام قلمداد شده است[5] و مسائلي نظير تأثيرگذاري هدفمند و هنر بسيج کردن و سامان دادن و بهتر کنترل کردن نيروهاي انساني، تنها بخشي از کارکردهاي اين عهد مي‌باشد.

راهبرد امامت و تبيين شاخصه‌هاي آن

با نگاه راهبردشناسانه به امامت، مي‌توان آن را نظام و برنامه اي جامع دانست که بر اساس دين شکل گرفته و اهداف خاصي را دنبال مي‌کند. در اين برنامه، هنر و فن به کارگيري همة ظرفيت‌ها و امکانات معنوي و مادي به بهترين شکل لحاظ شده و سازماندهي و هماهنگي اجزا و فرايندهاي برنامه در عالي‌ترين سطح به چشم مي‌خورد.

اين برنامه جامع را مي‌توان يک نظام جامع دانست؛ يعني جرياني که به مجموعه‌هاي مرتبط هدفمند، معنا مي‌دهد و آن‌ها را تبيين و تحليل مي‌کند؛ جرياني که مبنا، مقصد و روش و راه و مراحل را مشخص مي‌کند. (پورسيد آقايي، 1389: ص91) همان‌طور که در واژه «نظام» مفهوم انسجام و سامان دهي اجزا و عناصر به چشم مي‌خورد[6]، در امامت نيز اين معنا مشهود و محسوس است به‌گونه‌اي که در راهبرد امامت همة ظرفيتهاي هستي شناسانه و انسان شناسانه به‌طور منسجم و منظم، گرد آورده، به‌کار گرفته مي‌شود.

راهبرد امامت

دقيقاً يکي از تعبيرات و توصيفاتي که امام رضا عليه السلام درباره امامت به کار مي‌برد، تعبير «نظام» است. امام مي‌فرمايد: إن الإمامة زمام الدين و نظام امور المسلمين و صلاح الدنيا و عزّ المؤمنين (ابن شعبه، 1404: ص436)؛ يعني آن رشته اتصال و انسجام بندگان خدا و ريسمان پيوند آن‌ها با خود، خدا و هستي، نظام و راهبرد امامت است.

نظام و راهبرد امامت، از اجزا و عناصري برخوردار است. با توجه به تبييني که از راهبردشناسي ديني گذشت، به بررسي عناصر بنيادين در راهبرد امامت مي‌پردازيم.

حيث مبدأ شناختي

شاکله راهبرد امامت بر اساس توحيد استوار است و بدون ملاحظه اصل توحيد، اين نظام و راهبرد، فرو خواهد ريخت؛ يعني امام و امامت، هم جوهره و هويت خود را از خدا مي‌گيرند و هم به او ختم مي‌شوند؛ به عبارت ديگر، آغاز و انجام و اول و آخر راهبرد امامت، به توحيد و خدامحوري باز مي‌گردد. اساساً نظام امامت «راه» و امام «راهبر» مي‌آيند که انسان را به سوي خداوند دعوت نمايند و از سوي ديگر، پذيرش عقلي و نقلي امامت در گرو باور توحيدي است.

جايگاه و کارکرد اصل توحيد را مي‌توان در نمودار زير مشاهده كرد:

حيث غايت شناختي

اگر راهبرد را نوعي الگوي تحقق تصميم‌ها و اهداف بدانيم، در آن صورت، بسته به نوع هدف يا اهداف مورد نظر، الگو و برنامه طراحي مي‌شود. در راهبرد و نظام امامت نيز اين اهداف ترسيم شده است که البته مي‌توان آن‌ها را به اهداف 1. بنيادين و نهايي و 2. مياني و 3. ابتدايي تقسيم كرد.

در اهداف ابتدايي راهبرد امامت، مواردي همچون 1. عدالت 2.امنيت 3.رفاه 4.تربيت نهفته است. در هدف مياني راهبرد هدف فراهم کردن بستر بندگي و عبوديت خدا مد نظر است و در نهايت در هدف نهايي مسأله رساندن فرد و جامعه به کمال و قرب الهي مطرح است که اين موضوع جز در سايه نظام راهبردي امامت تحقق نخواهد يافت.

نمودار غايت شناسي در راهبرد امامت

براي مثال وقتي امام رضا عليه السلام يکي از اهداف و کارکردهاي امامت را خير و صلاح دنيا و عزت مؤمنان بيان مي‌کند، اين موضوع مي‌تواند دربرگيرنده اهدافي نظير تربيت، عدالت، رفاه و در نهايت، زمينه سازي بستري براي عبوديت خداوند باشد.

حيث قلمرو شناختي

يکي از ويژگي‌هاي نظام‌هاي سکولاري جهان معاصر، تفکيک قلمرو دين و دنيااست. آن‌ها کوشيده‌اند دين و دينداري را به حوزة خاصي محدود کنند و از دخالت و حضور آن در ساير حوزه‌ها از جمله نظام سياسي و حکومتي جلوگيري کنند.

سکولار شدن جوامع گوناگون به اين معنا است که حوزه‌هاي عمل ديني و دنيايي را از هم بازشناسند و تفکيک کنند. معبد و کليسا، حوزة دين و خارج از معبد، حوزة عمل غيرمقدس و دنيايي است. گويي اتصال خداوند با دنيا قطع شده و تنها يک طريق اتصال باقي مانده است و آن معبد است. (صادقي، 1382: ص293) اما راهبرد رهبري و امامت از منظر امام رضا عليه السلام، فقط يک امر دنيايي و سياسي صِرف نيست که قلمرو رهبري سياسي جامعه تنها به امور دنيايي برگردد و آخرت و دين در کليسا جست‌وجو شود؛ بلکه قلب تپنده راهبردشناسي ديني در امامت، حضور سياسي، اقتصادي و اجتماعي رهبر زندگي بشر است که با دين و دنياي مردم پيوند عميق برقرار كرده است.

اساساً ارتباط امامت و زعامت سياسي مردم با دين و آخرت آن‌ها تا حدي است که وارد شوندگان به حريم ولايت و امامت در واقع در حريم امن و قدسي خداوند متعال وارد شده‌اند. حضرت حق در يک حديث قدسي که از امام رضا عليه السلام نقل شده است، ولايت و امامت اهل بيت عليهم السلام را دژ و قلعه مستحکم خود ناميده است؛ به طوري که واردشوندگان در اين دژ، از عذاب الهي در امان خواهند بود[7]. به ديگر معنا اگر کسي زعامت سياسي و اجتماعي امامان را نپذيرد، از مدار توحيد و بندگي خداوند خارج شده و آخرتي ويران و نافرجام خواهد داشت.

حيث راهکارشناختي

برنامه جامع

بدون ترديد، يکي از عوامل موفقيت يک نظام و راهبرد اجرايي، جامعيت الگو و برنامه آن است. در راهبرد امامت، قرآن کريم، منشور و سند اجرايي امام به‌شمار مي‌آيد که همة خرده سامان‌هاي جامعه بر اساس آن شکل گرفته و سامان مي‌يابد. امام رضا عليه السلام پيش از طرح مسأله امامت، بر جامعيت قرآن و اکمال دين تأکيد كرده، مي‌فرمايد: خداوند متعال، همة نيازمندي‌ها و احتياجات يک امت را در کتاب خود آورده و آن‌ها را تبيين كرده است.

در ادامه، آن حضرت هشدار مي‌دهد که باور به جامعيت و اکمال دين و قرآن کريم، امري ضروري است و منکر اين حقيقت در واقع، منکر قرآن بوده و به مرزهاي کفر پا نهاده است[8].

به ديگر معنا امام عليه السلام منشور و سند اجرايي راهبرد امامت را سندي محکم، کامل، مبين و عاري از هر گونه نقص و عيب معرفي مي‌كند. و امروزه اهميت و کارکردهاي بي‌شمار يک برنامه جامع در مديريت بر استراتژيست‌هاي دنيا پوشيده نيست. بنابراين نقشه راهي که فراروي امام و امت در تفکر شيعي قرار مي‌گيرد، نقشه اي بي بديل است؛ اما اين گوهر گرانسنگ، مجري و مديري بي بديل نيز مي‌طلبد که به تبيين برخي از خصوصيات او، از منظر امام هشتم عليه السلام مي‌پردازيم.

رهبر جامع

امام عليه السلام در کلامي سترگ، جايگاه علمي، حقوقي و شرعي امام و رهبر جامعه را چنين تبيين مي‌فرمايد: عالم بالسياسة، مستحق للرئاسة، مفترض الطاعة؛ يعني امام کسي است که عالم به سياست و مديريت جامعه است و از اين جهت اندکي جهل و نقص در برنامه ريزي‌هاي او راه ندارد. از حيث حقوقي نيز امام مستحق اين امر است؛ يعني امامت و رهبري او، حقي اعطايي از جانب خداوند عالم به او است. بر اين اساس، امام، مفترض الطاعة مي‌شود و از نظر عقلي و شرعي، اطاعت از او واجب و لازم است و با توجه به موارد سه گانه (علمي، حقوقي و شرعي) کسي حق سرکشي از فرمان او را ندارد.

در راهبردشناسي ديني، ژرف نگري و نيازسنجي جامع در برنامه و الگو به چشم مي‌خورد و همواره شرايط و لوازم يک راهبرد جامع به‌طور مستقيم يا غيرمستقيم در دين، مورد ملاحظه قرار گرفته است؛ از جمله دو شرط اساسي و بسيار راهبردي علم و عصمت، کارکردها و قابليت‌هاي نظام «امام – امت» را به‌طور فوق العاده افزايش مي‌دهد و آسيب و عوارض احتمالي را در امام تا حد صفر و در امت تا حد چشم‌گيري کاهش خواهد داد.

امام رضا عليه السلام در اين باره مي‌فرمايد:

امامت منت والا و گرانسنگي است که برتر از مقام و منزلت نبوت و خُلّت (خليل اللهي) است و حتي ابراهيم پس از آنکه به او مقام امامت داده شد، با شوق و رغبت فراوان مي‌پرسد: «آيا اين مقام عظيم به فرزندان من هم مي‌رسد.؟» اما از خداوند متعال پاسخ مي‌شنود: «عهد من به ظالمان نمي‌رسد»؛ يعني امامت عهدي و پيماني است که خداوند از امامان و رهبران جامعه مي‌گيرد و اين عهد به کساني كه اهل ظلم (در حق خدا، خود و ديگران) باشند، نمي‌رسد[9].

امام عليه السلام در ادامه چنين نتيجه مي‌گيرد:

فأبطلت هذه الآية إمامة كل ظالم إلى يوم القيامة وصارت في الصفوة؛

خداوند متعال با اين آيه، امامت و رهبري هر انسان نالايق و ظالمي را تا روز قيامت باطل کرد و تنها آن را ميان خالصان و معصومان قرار داد.

امام، سپس مي‌افزايد:

منزلت پيشوايي معصومانه در ذريه صالح حضرت ابراهيم استمرار يافت (و وهبنا له إسحاق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين) تا اينکه در نهايت به پيامبر اسلام و اهل بيت مکرمش رسيد که ويژگي بارزشان علم و ايماني است که خداوند متعال به آن‌ها داده است.

دراين باره امام رضا عليه السلام به آيه >وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب‌الله إلى يوم البعث فهذا يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون< (روم: 56)[10] استناد مي‌کند. امام در ادامه اين راهبرد و روند را پايدار تا روز قيامت معرفي مي‌فرمايد که مي‌تواند ناظر به وجود حضرت ولي عصر و امامت او نيز باشد[11]. (ابن شعبه حراني، 1404: ص440)

امام رضا عليه السلام امام را مطهر از گناهان و منزه از هر گونه عيب توصيف مي‌فرمايد؛ فردي که علم ويژه به او اختصاص داده شده و حلم، يکي از ويژگي‌هاي بارز او است[12].

بدون ترديد، يکي از قواعد بديهي در روش شناسي علمي و نظام مديريت جهان معاصر، قاعده « اول کسب شناخت صحيح و کافي، سپس ارائه حکم» است. به تعبير راهبردشناسان اگر تجزيه و تحليل را کلمه رمز راهبرد بدانيم، کلمه عبور آن، داده (معلومات) است. (كريز، 1381: ص124)؛ يعني علم و آگاهي براي امور، يک شرط بنيادين است؛ موضوعي که در راهبرد امامت، بارزترين شاخص است و عالي‌ترين مراتب آن در شخص امام ديده مي‌شود.

حضرت رضا عليه السلام آيه >أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله< را ناظر به مقام امامت و اهل بيت عليهم السلام مي‌داند و مي‌فرمايد:

وقتي خداوند، فردي را براي راهبري جامعه برمي گزيند، به او شرح صدر عطا فرموده، قلب او را چشمه حکمت و معرفت قرار مي‌دهد، به طوري که بعد از اين، امري ناصواب از او صادر نمي‌شود. امام، فردي است که به توفيق، هدايت و تأييد خاص الهي، جامعه را رهبري مي‌كند و از هر گونه خطا و لغزش مصون است[13]. (ابن شعبه، همان: ص439)

امام رضا عليه السلام خود در حديثي عميق و انيق، موضوع تأييد خاص امام (مويَد بودن) را کمي بيشتر مي‌شکافد:

خداوند متعال ما امامان را با روح مقدس و مطهري از جانب خود تأييد و مدد مي‌نمايد که اين روح يک فرشته نيست و با هيچ يک از انبيا پيشين جز پيامبر اسلام همراه نبوده وآن روح همواره با ما ائمه بوده و اين روح عمودي از نور است که بين ما و خداوند متعال قرار دارد. (صدوق، 1404: ج1، ص217)

اين همه باعث مي‌شود که در نظام راهبردي امامت که در واقع، يک نظام مديريتي جامع و برتر را نيز در خود پوشش داده است، آسيب‌ها و انحرافات علمي و عملي رهبر و مدير جامعه، به طور صد در صد منتفي شود. و اين، راهبردي است که بشريت معاصر در نظام رهبري و سياسي خويش، بيش از پيش بدان نياز دارد و احساس تشنگي او به اين نياز روز افزون است. البته اين موضوع در تفکر شيعي در فرهنگ انتظار، معنا و مفهوم خاص خود را مي‌يابد.

امام رضا عليه السلام فلسفه نيازمندي راهبرد امامت به علم و عصمت رهبر را چنين ذکر مي‌کند که خداوند، اين ويژگي‌ها را در امام قرار داد، تا حجت بر مردم و گواه بر آنان باشد و براي کسي عذر و بهانه اي باقي نماند. در ادامه امام، اين پرسش را مطرح مي‌کند که آيا مردم بر ترسيم چنين راهبردي و آوردن چنين امامي (و مديري) توانايي دارند؟. ‌(حراني، همان: ص441)

به هرروي شاخص در فرمانروايي و مديريت امامان در خرده سامانه‌هاي جامعه اسلامي، امر و خواست خدا است؛ بدون اينکه ذره اي در اين راه، دچار انحراف نظري و عملي شوند؛ چرا که بر اساس روايات، در تفکر شيعي قلوب امامان ظرف مشيت الهي است و همواره اراده آنان در راستاي اراده خداوند متعال قرار دارد. (طبري، 1413: ص506) امام رضا عليه السلام صفات و خصوصيات ديگري را نيز براي امامت بر مي‌شمارد که در علم مديريت جهان معاصر از لوازم و شاخصه‌هاي بنيادين يک رهبر استراتژيست موفق به شمار مي‌آيد[14].

يکي آنکه رهبر بايد امين باشد، تا مجموعه تحت رهبري به او اعتماد کرده، بتواند با طيب خاطر و آرامش رواني، وظايف خود را انجام دهد. ديگر آنکه همانند پدري مهربان و دلسوز به مجموعه خود بنگرد، تا قدرت تصرف قلوب را داشته باشد و اين امر، افزايش انگيزه کاري در مجموعه را سبب خواهد شد. ديگر آنکه رهبر و مدير شخصيتي باشد که اعضاي مجموعه و نظام بتوانند به او پناه ببرند و نقش ملجأ و پناهگاهي را داشته باشد که همگان در سايه قدرت ومعنويت او آرامش يابند[15].

در بيان امام رضا عليه السلام وجود چنين رهبر و پيشوايي تنها در راهبرد امامت يافت مي‌شود و در نظام‌هاي مشابه سياسي و مديريتي، نظير و بديلي براي آن وجود ندارد[16].

روش انتخاب رهبر در راهبرد امامت

در نظام امامت، روش نصب رهبر و امام مسلمين بر اساس انتصاب ماورايي و اصطفايي است. تعبير امام هشتم شيعيان «ثم أكرمها الله بأن جعلها في ذرية أهل الصفوة والطهارة» (ابن شعبه، همان: 437) است؛ بدين معنا که در اين راهکار، رهبر جامعه از جانب خداوند متعال برگزيده مي‌شود و به مردم معرفي مي‌گردد. در روش انتصاب ماورايي و اصطفايي بر گرفته از کلام حضرت، دو محور لحاظ شده است.

محور اول ماورايي بودن است که مبدأ نصب و جعل امام را مشخص مي‌نمايد و بيان مي‌كند که اساس نصب و مشروعيت نظام امامت، بر اساس حکم و گزينش خداوند است، نه آنکه اين مسؤوليت سنگين، يعني انتخاب شايسته‌ترين فرد، متوجه مردم باشد. محور دوم در اين راهکار، اصطفايي بودن است که ناظر به ملاک و معيار انتخاب شخص امام است. واژه «صفو» در اصل به معناي خلوص شيء از هر گونه اختلاط و ناخالصي است و اصطفا يعني دستيابي به خلوص محض يک شيء[17]؛ يعني فردي که به رهبري نظام اسلامي برگزيده مي‌شود، اصطفا مي‌گردد، يعني خالص شدة همة شرايط و نيازمندي‌هاي يک رهبري و مديريت تام و ايده آل به او اعطا مي‌گردد؛ تا از حيث ايجابي، جامع شرايط بوده و جامعيت رقم خورد، و از حيث سلبي، عاري از هر گونه نقص بوده و شرط مانعيت (از غير شأن رهبر) محقق شود.

با فرض اينکه خداوند، نظام امامت و رهبري جامعه را به مردم تفويض مي‌كرده آيا مردم مي‌توانستند برترين و شايسته‌ترين فرد را انتخاب کنند. اساساً جايگاه و منزلت امامت، فراتر از آن است که در چنگ اذهان و افکار مردم آيد و از اين رو تنها انتصاب ماورايي را مي‌طلبد. امام رضا عليه السلام مي‌فرمايد: آيا مردم، قدر و جايگاه امامت را مي‌شناسند تا اينکه اساساً انتخاب و اختيار امام به وسيله آنها جايز باشد؟ جايگاه و شأن امامت، بزرگ تر و مکانت آن، رفيع تر و دسترسي به کنه و حقيقت آن، دورتر از آن است که مردم با عقولشان يا با آرايشان به آن دست يازند يا آنکه بتوانند با انتخاب و اختيارشان امامي را نصب كنند. امام در ادامه، از عجز و ناتواني نه تنها مردم عادي؛ بلکه اهل علم و خرد در وصف و اختيار امام خبر مي‌دهد[18].

بنابر فرمايش امام رضا عليه السلام در راهبرد امامت، نقش مردم، نقش مشارکتي در نصب و مشروعيت بخشي به امام نيست؛ بلکه نقش مشارکتي در راه انداختن نظام و اجراي برنامه و پيشبرد است.

مقايسه تطبيقي نظام‌ها و الگو‌هاي سياسي با راهبرد امامت

براي يک سير تطبيقي، مناسب است ابتدا بر الگو‌هاي سياسي و نظام‌هاي رهبري رايج دنيا مروري انجام دهيم که در هر يک از آن‌ها هدف و کيفيت به کارگيري از پتانسيل‌ها و ظرفيت‌هاي موجود، متفاوت است. اين نظام‌ها در جهان معاصر بر اساس محورهاي زير تقسيم بندي مي‌شود:

الف. براساس تعداد حاکمان

1. حکومت فردي: سلطان يا شاه، در راس حکومت قرار دارد و بدون مسؤوليت و به ميل و رأي خود، اعمال قدرت مي‌کند.

2. حکومت گروهي(طبقاتي): قدرت از آنِ گروه خاص است؛ گروهي که مدعي برتري فکري يا طبقاتي‌اند.

3. حکومت جمهوري: اقتدار و مناصب دولتي، از سوي مردم به طور مستقيم يا غير مستقيم به حاکمان واگذار مي‌شود.

ب. بر اساس مشارکت شهروندان

1. حکومت توتاليتر: سيستمي که در آن، همه چيز براي دولت وجود داشته باشد و هيچ چيز خارج از دولت و برضد دولت نباشد. (كلايمري، 1356: ج1، ص51).

2. حکومت دموکراسي: که در آن شهروندان مشارکت دارند و احزاب و جامعه مدني فعالند؛ و حاکميت، از آن مردم است و تدوين خط مشي‌هاي اساسي بر عهده مردم است.

ج. بر اساس جهان بيني

1. حکومت الهي: در اين حکومت، منبع قانون، خداوند است که بر اساس حکمت، مصالح و شناختي که از ابعاد وجودي انساني دارد، تشريع مي‌کند و حکومت، امانتي است در دست حاکمان.

2. حکومت طاغوتي: نظام‌هاي سياسي مبتني بر اومانيسم که حاکميت را از آن انسان مي‌دانند، در هر شکلي که تجلي يابند، طاغوتي مي‌باشند.[19]

اگر بخواهيم برخي شاخصه‌هاي راهبرد امامت از منظر امام رضا عليه السلام را با تقسيم بندي‌هاي فوق تطبيق دهيم، بايد گفت بر اساس جهان بيني، حکومت امام و حکومت در نظام امامت، حکومتي الهي است که تنها قانون و سندِ اجراييِ برنامه‌هاي امام، اراده و مشيت خداوند است؛ اراده اي که در قرآن کريم و سيره اهل بيت عليهم السلام تجلي يافته است.

بر اساس مشارکت مردم، حکومت در راهبرد امامت، بر محور مردم سالاري ديني است؛ چرا که از سويي تحقق حکومت با حضور مردم در صحنه است و از دگر سو، با حاکميت دين و اطاعت مردم از امام معصوم، آمال‌ها و حقوق مردم، احيا شده و اين مردم هستند که کرامت، عدالت و منزلت حقيقي خود را باز خواهند يافت[20].

و اما بر اساس تعداد حاکمان بايد گفت که در راهبرد رهبري شيعي، حاکم تنها خداست و اوست که حق حکمراني دارد، و امام تنها خليفه خدا و مجري برنامه و خواست حضرت حق است.

از اين رو اينگونه نيست که نصب ومشروعيت حکومت و رهبري از طرف مردم به طور مستقيم و يا غير مستقيم به امام واگذار مي‌شود. حتي در دوران غيبت که راهبرد ولايت فقيه جريان دارد، باز هم مشروعيت وحق حاکميت از سوي خداوند و امام است که به فقيه جامع الشرايط تفويض شده و او منصوب امام است نه منصوب مردم. و ساز وکار انتخاب غير مسقيم رهبر نيز جهت کشف نائب امام معصوم است نه نصب او. البته بايد افزود که چه در عصر حضور امام و چه غيبت او، نقش مردم در راه اندازي و تحقق حکومت نقشي مهم و اساسي است و بدون حضور و پذيرش مردم اساسا راهبري و مديريت رهبر و امام در جامعه يا رقم نخواهد خورد و يا با مشکلات عديده مواجه خواهد شد.

آثار و کارکردهاي راهبرد امامت

اگر راهبرد امامت را داراي سه رکن و ضلع 1. قانون و برنامه جامع، 2. رهبر و امام، 3. جامعه انساني بدانيم، مهم‌ترين و بارزترين كاركرد اين راهبرد، ايجاد سازگاري و هماهنگي بين اين سه رکن است، بدون آنکه اندکي تنافي و تضاد بين اركان اين راهبرد به چشم خورد؛ موضوعي كه حياتي‌ترين بخش يک برنامه راهبردي در مديريت مدرن به شمار مي‌آيد. علت اين موضوع را نيز مي‌توان در آن دانست که طراح اين راهبرد، واحد است؛ يعني خداوند مدير، مدبر، عالم، ناظم.[21]

امام رضا عليه السلام محور اين هماهنگي را امام و رهبر دانسته، درباره تلائم و سازگاري اين راهبرد مي‌فرمايد:

امام، موجب زمام دين و نظام مسلمين و خير و صلاح دنيا و عزت مؤمنان است[22].

به عبارت ديگر در سيستم مديريت راهبردي امامت، آنچه باعث مي‌شود برنامه و قانون (دين) دچار تحريف و انحراف نشود و از سوي ديگر، امور مردم، سامان يافته و سعادت دنيايي و آخرتي آنان محقق شود، وجود امام و رهبر است که مانند روح، اسباب طروات و شادابي جسم جامعه را رقم مي‌زند. اگر بخواهيم تعريف تخصصي راهبرد را مد نظر قرار دهيم، يعني: آگاهي‌هاي منظم که نحوه به خدمت گرفتن قدرت(توانايي) سياسي، اقتصادي، نظامي و فرهنگي براي رسيدن به هدف‌هاي مورد نظر را نشان مي‌دهد (شيرودي، 1385: ص15)، اين امام است که با صفات و ويژگي‌هاي موهبتي خاص خود، توان به کارگيري همة ظرفيت‌ها و امکانات موجود را دارد، تا بندگان خدا را به سرمنزل مقصود و ساحل سعادت رهنما نمايد و راه برد. به تعبير امام رضا عليه السلام خير و صلاح دنيايي و عزت آخرتي بندگان با مديريت و سياست فوق العاده امام است که به ثمر خواهد نشست.

از نگاه مديريت استراتژيک، برخي ديگر از کارکردهاي نظام راهبردي امامت را مي‌توان چنين برشمرد:

1. امام، با شناخت کامل از فرصت‌ها و اولويت‌هاي فراروي موجب مي‌شود كه جامعه به طور حداکثري از فرصت‌ها آگاهي يابد، آن‌ها را بشناسد و با اولويت بندي مناسب، از آن‌ها بهره برداري كند.

2. مجموعه خرده سامانه‌هاي جامعه با نگاه واقع بينانه به مسائل و مشکلات به سوي حل آن‌ها گام بردارند.

3. چارچوب و برنامه مدون براي هماهنگي و سازماندهي فعاليت‌ها وجود داشته و آينده نگري دربارة مسائل و پيش بيني چالش‌ها و بحران‌هاي فراروي، واقع بينانه خواهد بود.

4. تخصيص بهينه و مناسب منابع، امکانات و زمان و ظرفيت‌ها.

5. وجود نشاط اداري و سازماني در حکومت و رفتار هماهنگ و يكپارچه مجموعه‌ها.

6. وجود خوشبيني و روشن بيني و نشاط، دلگرمي معقول و واقع گرايانه در کار و زندگي.

مجموعه اين عوامل، راه را براي تحقق اهداف ابتدايي، مياني و نهايي راهبرد امامت که پيش از اين گذشت، هموار مي‌كند و از سوي ديگر، اسباب قدرت و صلابت نظام را در تعاملات خارجي رقم خواهد زد.

جمع بندي و نتيجه

راهبرد امامت «برنامه و نظام جامعي است که بر مبناي شاخصه‌هاي دين و براي نيل به اهدافي خاص پي ريزي شده است». در اين برنامه، فن و هنر به کارگيري ظرفيت‌هاي گوناگون لحاظ شده و کليه مبادي مبدأ شناختي، غايت شناختي، قلمرو شناختي و راهکار شناختي راهبرد، بر اساس دين استوار است که در مجموع، يک راهبرد ديني را ارائه مي‌دهد. شاخصه‌ها و امتيازات نظام راهبردي امامت در مواردي همچون جامعيت برنامه(دين)، وجود دو ويژگي علم و عصمت در مدير(امام) و قالب انتصاب ماورايي و اصطفايي در تعيين مدير و رهبر جامعه، باعث شده است که راهبرد امامت درجايگاه الگويي بي بديل در نظام مديريتي و سياسي دنيا درخشيده و واجد بيشترين مزيت و کارکرد و کمترين عوارض و آسيب باشد؛ برنامه و الگويي جامع که با کاربست همة ظرفيت‌هاي موجود معرفت شناختي، هستي شناختي و انسان شناختي راه سعادت وکمال فردي و اجتماعي را فراروي بشريت معاصر نهاده است.

درنهايت، تبيين و ترويج اين راهبرد ميان جهانيان و بيان کارکردها و شاخصه‌هاي آن در خرده سامانه‌هاي فرهنگي، اقتصادي و سياسي(در حوزه فرافردي) اشتياق و عطش جهانيان را به نظام ولايي فزون تر و گامي زمينه ساز براي طلوع دولت يار مي‌باشد.

منابع:

قرآن کريم

1. ابن شعبه حراني، حسن، تحف العقول، تحقيق: علي اکبر غفاري، قم، موسسه نشر اسلامي، 1404ق.

2. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1422ق.

3. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، 1405ق.

4. بحراني، ابن ميثم، النجاة في القيامة، قم، موسسه الهادي، 1417ق.

5. بحراني، سيد هاشم، غاية المرام، تحقيق: سيدعلي عاشور، بي جا، بي تا.

6. پورسيد آقايي، سيدمسعود، دين و نظام سازي در نگاه استاد علي صفايي حائري، قم، انتشارات ليلة القدر، 1389ش.

7. جليل روشندل، تحول در مفهوم استراتژي، «مجموعه مقالات اولين سمينار بررسي تحول مفاهيم»، تهران، دفتر مطالعات سياسي و بين المللي وزارت امورخارجه، چاپ اول، 1370ش.

8. جوهري، اسماعيل، صحاح، تحقيق: احمد عطار، بيروت، دارالعلم للملايين، 1407ق.

9. حائري پور و همکاران، نگين آفرينش، قم، مرکز تخصصي مهدويت، 1389ش.

10. حر عاملي، الفصول المهمة، قم، موسسه معارف اسلامي امام رضا، 1418ق.

11. راغب اصفهاني، حسين، مفردات الفاظ القرآن، تحقيق: صفوان عدنان داوودي، بي‌جا، طليعة النور، 1426 ق.

12. سيد رضي(موسوي)، محمد، نهج البلاغة، ترجمه: سيد جعفر شهيدي، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1378ش.

13. شيرودي، مرتضي، مسائل نظامي و استراتژيکي، قم، زمزم هدايت، 1385ش.

14. صادقي، هادي، درآمدي بر کلام جديد، قم، نشر معارف، 1382ش.

15. صدوق، محمد، امالي، قم، موسسة البعثة، 1417ق.

16. ـــــــــــــ، عيون اخبار الرضا عليه السلام، بيروت، تحقيق: شيخ حسين اعلمي، موسسه الاعلمي، 1404ق.

17. ـــــــــــــ، معاني الاخبار، تحقيق: علي اکبر غفاري، بي جا، انتشارات اسلامي، 1361ش.

18. طباطبايي، محمد حسين، الميزان، ترجمه: موسوى همدانى، سيد محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامى جامعه‏ى مدرسين حوزه علميه قم، 1374ش.‏

19. طبرسي، احمد بن علي، احتجاج، نجف، دارالنعمان، 1368ق.

20. طبري، محمد بن جرير(شيعي)، دلائل الامامة، قم، موسسه البعثة، 1413ق.

21. عطاردي، عزيز الله، مسند امام رضا عليه السلام، مشهد، آستان قدس رضوي، 1406ق.

22. فراهيدي، خليل بن احمد، العين، تحقيق:مهدي مخزومي– ابراهيم سامرايي، بي جا، موسسة دارالهجرة، 1409ق.

23. کليني، محمد، کافي، تهران، دار الکتب الاسلامية، 1388ق.

24. كارلتون كلايمري، توتون جيمز آندرسن، كارل كويمبي كريستول، آشنايي با علم سياست، ترجمه: بهرام ملكوتي، تهران، سيمرغ، ۱۳۵۶ش.

25. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج25، بيروت، دار الوفاء، 1403ق.

26. مطهري، مرتضي، مقدمه‌اي بر جهان بيني اسلامي، مقاله امامت و رهبري، قم، صدرا، 1364ش.

27. نعماني، محمد، الغيبه، تهران، مکتبة صدوق، بي تا.

28. نوروزي، محمد جواد، فلسفه سياست، قم، موسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني، 1378ش.

29. الواني، مهدي، مديريت عمومي، تهران، نشر ني، 1368ش.

30. هرسي، پال؛ کنت بلانچارد، مديريت رفتار سازماني، ترجمه: علاقه بند، تهران، اميرکبير، 1379ش.

31. همداني معتزلي، عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه، قاهره، مكتبة وهبة، 1408ق.

â. استاديار دانشگاه تهران (پرديس قم).

[2].strategy

[3]. بدين معنا که کليه احکام و قوانين برخاسته از دين، راه و روشي براي نيل حيات برتر و کمال انساني به شمار مي آيند.

[4]. در حديث رضوي آمده است: «إن الامامة منزلة الانبياء وإرث الاوصياء. إن الامامة خلافة الله وخلافة رسوله صلي الله عليه و آله و سلم ومقام أمير المؤمنين عليه السلام وخلافة الحسن والحسين عليهم السلام» که در آن بر موضوع جانشيني پيامبر تاکيد شده است (تحف العقول، ص440.)

[5]. تعبير و تعريفي که مي توان از آيه «و من ذريتي قال لاينال عهدي الظالمين»، بقره: 124، استنباط كرد، اين است كه خداوند امامت را عهد و پيماني ناميده است که از امامان و رهبران جامعه اخذ مي‌كند.

[6]. «النظام الخيط الذي ينظم به اللولو و کل خيط ينظم به لؤلؤ او غيره فهو نظام»؛ «نظام در لغت به معناي ريسمان و نخي است که با آن دانه هاي مرواريد و نظاير آن را به رشته مي کشند». (لسان العرب، ذيل نظم)

[7]. حدثنا علي بن بلال عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليهم السلام عن النبي صلي الله عليه و آله و سلم عن جبرئيل عن ميكائيل عن إسرافيل عن اللوح عن القلم قال: يقول الله عز وجل: «ولاية علي بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي» (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج1، ص 147).

[8]. لم يقبض نبيه حتي اکمل له الدين و انزل عليه القرآن… و أقام لهم عليّا عليه السلام علماً وإماماً، وما ترك شيئا مما تحتاج إليه الامة إلا وقد بينه. فمن زعم أن الله لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله، و من رد كتاب الله فقد كفر. (ابن شعبه حراني، تحف العقول، ص437؛ حر عاملي، الفصول المهمة، ج1، ص491)

[9]. إن الامامة خص الله بها إبراهيم الخليل بعد النبوة والخلة مرتبة ثالثة و فضيلة شرفه بها وأشاد بها ذكره، فقال عزوجل: >وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فأتمهن قال إني جاعلك للناس إماما<، قال الخليل سروراً بها: >ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين<. (تحف العقول، ص440)

[10]. علامه طباطبايي درباره اين آيه شريف مي نويسد:

اين آيه، حكايت كلام مؤمنان در رد سخن مجرمان است كه مى‏گفتند: «ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ»؛ چون مجرمان به سبب روحيه مادى و فرورفتگى‌اي كه در نشأة دنيا داشتند، روز قيامت و فاصله آن تا دنيا را محكوم به همان نظام دنيا مى‏دانستند، و با آن مقياس مى‏سنجيدند؛ لذا گفتند: «غير از ساعتى درنگ نكردند؛ و يك ساعت مقدار كمى از زمان است. گويي خيال مى‏كردند هنوز هم در دنيا هستند؛ چون فهم و شعورشان همين قدر بود؛ لذا اهل علم و ايمان. سخن ايشان را رد كرده‏اند كه درنگ آنان يك ساعت نبوده؛ بلكه به مقدار فاصله بين دنيا و آخرت بوده است؛ همان فاصله‏اى كه آيه >وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى‏ يَوْمِ يُبْعَثُونَ< آن را بيان مى‏كند. اهل علم و ايمان، نتيجه گرفتند كه اين، همان روز قيامت است؛ ولي مجرمان از آنجا كه هميشه درباره قيامت در شك بودند، و جز به امور مادى دنيوى يقين پيدا نمى‏كردند، پنداشتند كه بيش از يك ساعت از ساعت‌هاى دنيا از مردنشان نگذشته است.اين است معناى كلام اهل علم و ايمان كه گفتند: >لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى‏ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ<؛ يعنى شما جاهل و شكاك بوديد، يقين به چنين روز نداشتيد، و به همين سبب، امروز امر بر شما مشتبه شده است.از اينجا معلوم مى‏شود كه مراد از علم و ايمان در جمله «أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ» يقين و التزام به مقتضاى يقين است، و اصولا علم در زبان قرآن، عبارت است از يقين به خدا و آيات او، و ايمان به معناى التزام به چيزي است كه يقين، اقتضاى آن را دارد كه خود موهبتى است الهى. نيز از اينجا روشن مى‏شود كه مراد از «كِتابِ اللَّهِ»، كتاب‌هاى آسمانى يا خصوص قرآن كريم است. (ترجمه الميزان، ج‏16، ص 308و309)

[11]. فلم تزل ترثها ذريته عليه السلام بعض عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها النبي صلي الله عليه و آله و سلم، فقال الله: >إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا< فكانت لهم خاصة فقلدها النبي صلي الله عليه و آله و سلم علياً عليه السلام. فصارت في ذريته الاصفياء الذين آتاهم الله العلم والايمان وذلك قوله: >وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله إلى يوم البعث فهذا يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون< على رسم ما جرى وما فرضه الله في ولده إلى يوم القيامة. إذ لا نبي بعد محمد صلي الله عليه و آله و سلم.

[12]. الامام، مطهر من الذنوب، مبرء من العيوب، مخصوص بالعلم، موسوم بالحلم، نظام الدين وعز المسلمين وغيظ المنافقين وبوار الكافرين.

[13]. قال في الائمة من أهل بيته وعترته وذريته: " أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله - إلى قوله - سعيرا". وإن العبد إذا اختاره الله لامور عباده شرح صدره لذلك وأودع قلبه ينابيع الحكمة وأطلق على لسانه فلم يعي بعده بجواب ولم تجد فيه غير صواب، فهو موفق مسدد مؤيد، قد أمن من الخطأ والزلل.

[14]. براي بررسي تطبيقي مصاديق ر.ک: اخلاق مديريت و فرماندهي، پايگاه اينترنتي تبيان: http://www.tebyan.net/.

[15]. «الامام الانيس الرفيق، والوالد الشفيق و و الداعي إلى الله و الذاب عن حريم الله». (الغيبة، نعماني، ص218)

[16]. «الإمام واحد دهره، لايدانيه أحد و لايعادله عالم و لايوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير». (الغيبه، همان، ص220)

[17]. ر.ک: ابن فارس، مقاييس اللغة؛ راغب اصفهاني، مفردات، ذيل «صفو».

[18]. هل يعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة، فيجوز فيها اختيارهم. إن الامامة أجل قدرا واعظم شأنا و أعلي مكانا وأمنع جانبا وأبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بآرائهم أو يقيموا إماماً باختيارهم

… هيهات هيهات! ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت الالباب وحصرت الخطباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء وفحمت العلماء عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة من فضائله، فأقرت بالعجز والتقصير فكيف يوصف بكليته، أو ينعت بكيفيته، أو يوجد من يقوم مقامه، أو يغني غناه …فمن أين يختار هذه الجهال الامامة بآرائهم؟ (تحف العقول، ص438؛ الغيبة، نعماني، ص216)

[19]. ر.ک: نوروزي، محمد جواد، فلسفه سياست، صص 104- 113 با تلخيص و اندکي تصرف.

[20]. اميرمؤمنان عليه السلام حقوق و وظايف متقابل حاکم و مردم را چنين برمي شمارد: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ؛‌اي مردم! مرا بر شما حقّى است، و شما را بر من حقّى. بر من است كه خيرخواهى از شما دريغ ندارم، و حقّى را كه از بيت المال داريد، بگزارم، شما را تعليم دهم تا نادان نمانيد، و آداب آموزم تا بدانيد. امّا حقّ من بر شما اين است كه به بيعت وفا كنيد و در نهان و آشكارا حقّ خيرخواهى ادا كنيد؛ چون شما را بخوانم، بياييد، و چون فرمان دهم، بپذيريد، و از عهده برآييد. (نهج البلاغه، خطبه 34، ترجمه شهيدي).

[21]. اين صفات در دعاي جوشن کبير ذکر شده است.

[22]. «إن الامام زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين». (تحف العقول، ص436؛ غاية المرام، ج3 ص314)